الله

حسب الحکم جناب

امیر الهند والاجاه نواب محمد غوث خان

بهادر متخلص باعظم مدظله العالی رسالهٔ اعظم الصنایع

شرح معمیات حدایق البلاغه از تالیفات شیرین سخن [illegible]

راقم باهتمام مؤلف بخط محمد غوث

بغره رجب المرجب سنه ۱۲۶۲ هجری در مطبع

کشن راج بقا الطبع

در آمد

بسم الله الرحمن الرحیم

تخصیص حمد و ثنا قادری راست که ذات بیمثالش از ترکیب و تحلیل مبرّاست ؛
و بارگاه لایزالش از اشتراک و تبدیل معرّا ؛ شاهد جمالش از حلهٔ تشبیه و استعاره
عاریست ؛ و خدیرهٔ کمالش از حلیهٔ تلمیح و کنایه بری ؛ و تخصیص نعت و ستایش
نبی منتها سروری راسزاست که باظهار اسلام و اسرار کفر پرداخت ؛ و خود را مصروف
تالیف قواعد دین و ملت و اسقاط بنیان جهل و بدعت ساخت ؛ تحریک و تسکین
آسمان و زمین از فیض وجود باجود اوست ؛ و تکمیل موجودات موقوف بر ذات
عاقبت محمود او ؛ و تحیات بیحساب بر آل اخیار و اصحاب کبار او که بتحصیل فضایل
آخرت دست از دنیا و مافیها برداشتند ؛ و به تسهیل و تخفیف مشکلات امت مرحومه
رنج فراوان و مشقت بی پایان بر خود گوارا ساختند ؛ اما بعد بر طالبان فن
معما مبرهن باد که بیش از چندی بنا بر ملاحظهٔ سلطان کشور سخن و آنی حاکم قلمرو

نکته دانی جناب امیر الهند والاجاه نواب محمد غوث خان بهادر

ادام الله اقباله که تخلص اعظمش ازین معما هویداست

چون سر هفتاد ملت شد یکی / کشت ظلم از دل تنک و رخت بست

بندهٔ عبودیت مرام محمد حسین راقم که بفیض صحبت حضرت سید ابو طیب خان صاحب

والا مد ظله العالی بمشق سخن پرداخته و اکثر غوامض و نکات شعری دریافته است رساله

در فن عروض مسمی بمیزان الاشعار تالیف نموده بعنایت خداوندی سربلندی

یافته بود اکنون باز نظر بر دریادلی و قدردانی رئیس ممدوح از جناب افضل العلما

قاضی القضات مولوی محمد ارتضا علیخان بهادر خوشنود دامت برکاته استفاده حل معمیات

حدایق البلاغه نموده بشرح مختصر موجز پرداخت و نام و تاریخش بدینگونه قلمی ساخت

چون شرح معمیات بنوشت / راقم ز حدایق البلاغه

هاتف سن او ز روی برهان / فرمود که اعظم الصناعه

امید آن دارد که اگر سهوی و خطائی بنظر در آید بتوجه کریمانه

اصلاح فرمایند والله المستعان و علیه التکلان

فرد / معما باسم حسن

در بر حسن از برای نام نیکوی بود / از سکون بگذشت و زد بر حد فیروزی بفتح

یعنی دال حسن که سین با شد از سکون بگذشت و مفتوح گشت پس حَسَن شد
و درینجا رعایت حرکت حرف اول که حاست نه نموده واین نیز خالی از سقم
نیست مگر اینکه گوییم که دال حسن از سکون بگذشت و بر حد فیروزی که
زن فتح مراد است با فتح رسید که از آن فتح حا اراده کرده خود را زد

۲ معما باسم علی بیت

چشم بکشا زلف بشکن جان من
بهر تسکین دل بریان من

مراد از چشم عین و از زلف لام و از دل بریان یا است و از کشا و شکن و تسکین فتح و کسر و جزم باشد

۳ معما باسم محسن بیت

گرچه سیم باشد نقد دوکات
بگاه سکه شد محتاج سندان

غرض قایل از لفظ محتاج سندان است یعنی مح را تا ج سن بداند با تصحیح حرکات

۴ معما باسم شمس فرد

بگاه روزنامه بر ایام سه حرف
که چار صد بشمار است نام آن یارم

از عدد چار صد شین منقوطه و میم و سین مهمله خواسته و امکان دارد
که لفظ کشف یا کفش یا دیگر که سه حرف باشد و عددش چار صد
بود اراده نماید و این قسم ناقص ترین اصناف معماست

۵ معما باسم اختیار بیت

کردی آشفته و شیدا همه شیدایان را   ساختی بی سر و پا بی سر و بی پایان را

یعنی لفظ ساختی را بی سر کند ای حرف اول آن که سین باشد دور نماید اختی باقی ماند و پا را بی سر کند الف ماند و را را بی پایان سازد ای حرف آخرش حذف کند و علی الترتیب ضم نماید

۶ معما باسم فرید فرد

اول فصل بهار است بیا کاخر روز   خوش بود دامن باغی و رخ دلداری

مراد از اول فصل بهار فا است و از آخر روز حرف آخر همان فصل بهار است که را بود و از دامن باغی یا و از رخ دلداری دال باشد

۷ معما باسم فتوح بیت

اگر نازد بماه نو سپهر ای مه ترا شد و   کلاه فخر بر سر نه تو با آن گوشه ابرو

یعنی کلاه فخر که فا است بر سر تو بنهد و مراد از ابرو حاجب که هم معنی او است و از گوشه حرف اول حاجب که حا باشد بآن ملحق سازد

۸ معما باسم الیاس بیت

آن شوخ که از اهل نظر دل بربود   دی روی چو مه کرد نهان باز نمود

مراد از دی یاس و از مه شهر و از شهر سی عدد یعنی از لفظ اهل دل او که ها است

دو کرسد ال میاید و از اسم روی او که الف باشد جدا سازد سین میشود و از سین که سی عدد
ساقط نماید سین میگردد و آن الف محذوف باز در میان سین در آرد یاسین میشود و آن را با ال ملحق گرداند

۹ معما باسم مجد بیت

چون شرف وصف کله داری هم گوید
سر جم زار زویش افسر دارا جوید

مراد از شاه ملک و کلاه او میم و سر جم جیم و افسر دارا دال است

۱۰ معما باسم شکرالله فرد

کفته که رو نماید از غره ماه تا بسلخ
در دها شماره گشت مکر رای شرف

مراد از ماه شهر و از غره و سلخ حرف اول و آخر آن که شین و را باشد چون کاف
دران داخل شود شکر گردد و از دل قلب اراده کرده و از مه شهر و از ان
حرف لام که سی عدد دارد خواسته یعنی در قلب ها که آه باشد دو لام بیارد

۱۱ معما باسم نجیب بیت

گریبان می درد جانم زشوق دامن افشانی
بدور از دامن گریبان را گریبانی

گریبان جان جیم و دامن افشانی یا با یعنی بای موحده که در لفظ بدور شده از دامن
ای آخر یا دور زد و گریبان رای حرف اول که جیم باشد گریبان نی که نون است دور زد.

۱۲ معما باسم سیف الدین بیت

در سفالین کاسه افکن صاف یاقوتی عقار		ور بود دردی درد دردش هم دران اثنا بیار

مراد از صاف حرف اول و از دردی حرف آخرست یعنی حرف اول یاقوتی که یا بود و آخر دردکه دال باشد در لفظ سفالین داخل نماید و درینجا رعایت ترتیب نه نموده

۱۳ معما باسم موسی بیت

پوست از مدعی و مغز از دوست		خواه کین مغز آمد و آن پوست

مراد از پوست حرف اول و آخر و از مغز حروف میانه باشد یعنی از مدعی میم و یا بگیرد و از دوست واو و سین گرفته دران داخل سازد

۱۴ معما باسم خواجه بیت

چو قد خویش را از جامه های نو بیاراید		خوش آید بر قد او جامه خود را کاش نماید

مراد از قد خویش حرف اول اوست که خا باشد و واو معدوله تابع و ملحق او است و از قد او الف و از جامه حرف اول و آخر جامهٔ اولی بود که جیم و ها باشد

۱۵ معما باسم ابواسحاق فرد

یک نیمه حلوا آب شد از شرم دندانش گزو		تا گوشهٔ قند لبش دلها ز حلوا سوخته

مراد از یک نیمه حلوا و با شد و آب شد ای تحت لفظ آب و آمد و از دندان سین و از گوشهٔ قند قاف و دلها از حلوا سوخته ای از لفظ حلوا حروف میانه او

که لام و واو باشد برآرد پس لفظ حا باقی ماند و در اسم بر هم ترکیب دهد

۱۶ معما باسم ثابت بیت

رقیب خواست که یابد ز نام دوست خبر چو در ثبات دو دل بود گشت زیر و زبر

یعنی دو دل ثبات را که با و الف است زیر و زبر سازد

۱۷ معما باسم قاسم بیت

فای قاف و عین لام و لام میم در میان عین و لامش فای سیم

مراد از فای قاف حرف اول او که قاف است و از عین لام حرف اوسط او که الف باشد و از لام میم حرف آخر او که میم بود و از فای سیم سین

۱۸ معما باسم آدم بیت

ای دل خسته شکایت مکن از قسمت خویش میرسد جانب ما ناوک خوبان کم و بیش

مراد از دل خسته دال و از جانب ما میم و از ناوک خوبان مژگان و از آن الف مراد باشد و از کم و بیش بر هم ترکیب است و نیز کنایه از ممدوده نمودن الف مقصوره بود

تنبیه

شمس الدین فقیر چنین ارقام نموده که جانب لفظ ما الف است که در آخر کلمه واقع شده و اگر از ما آب خواهند و جانب او که الف است اراده کنند جایز است انتهی کلامه

باید دانست که از جانب ما الف خواستن آسان است اما حرف میم
از دیگر الفاظ بیت بر آوردن دشوار مگر اینکه از لفظ قسمت دل او
که سین و میم باشد خسته کرده میم بگیرند درینصورت دال گرفتن العبد می نماید

۱۹ معما باسم ویسی رباعی

آن شوخ بفن ساحری هر نفسی
پنهان زد و ابرو و مژه کشته بسی
ساحر که کمان و تیر فرماید کار
از موی ندیدیم و ندیده است کسی

یعنی از لفظ ساحر کمان و تیر او که الف و حا باشد کار فرمایدای دور کنند سر باقی ماند و از لفظ
موی سر او که میم است ساقط نماید وی گردد و از لفظ کسی کاف را بیندازد سی ند

۲۰ معما باسم سراج بیت

دل را بود که آه بباد فنا دهد
تا جان بجود از دل آشفته وا رهد

مراد از لفظ تا جان دو تاج است از یکی افسر و از دیگری لفظ تاج بود و مراد از بجود
انداختن حرف اول آن هر دو باشد پس فسراج باقی ماند در دل آشفته که فا بود دور کنند

۲۱ معما باسم کریم بیت

انچه زندان است او را با کهر یکسان همه
از شکر بینم شده پوشیده و پنهان همه

یعنی حروف که زندانه دارد از لفظ شکر بینم پنهان کنند پس شین و با و نون ده رشد

۲۲ معما باسم نعمان بیت

دردل من آفتاب طلعت آن سیمبر کشته ساکن غیر خود ساکن نمی خواهد دگر

یعنی دردل من حرف آ که الف باشد داخل کند مان گردد و فتاب طلعت عربی الترکیب است و مراد از تاب طلعت عین باشد که بمعنی آفتاب آمده پس عین را ساکن کرده بر لفظ مان گذارد و از لفظ نمی نون را گرفته بالای آن در آرد

۲۳ معما باسم وحید بیت

جهان پر از کرم یار و هر دستش باید که بر حساب عنایات خود بیفزاید

یعنی بر حرف حا سابع نایات خود اعنی حرف هفتم نایات خود که واو باشد در آرد و بعد از ان لفظ ید زیاده کند

۲۴ معما باسم خرم بیت

گوشهٔ شکر تو در دندان شرف از دور خرم و خندان.

دن بمعنی خم و دان امر دانستن است یعنی گوشهٔ شکر که حرف را باشد در لفظ خم داخل کند.

۲۵ معما باسم بدر مزده

عاجز اند از درک نامش خاص و عام در بقا باشد شرف قادر شود

یعنی در لفظ بقا قاف را با لفظ در بدل سازد.

۲۶ معما باسم خرم بیت

صاف راح روح پرور در خمار نیست چون دردی وردت سازگار

یعنی حرف اول راح که را باشد در لفظ خم بیارد

۲۷ معما باسم شاهی بیت

کرد تیر غمزه ات از جور کین در دل شیدا رهی ای نازنین

یعنی در دل شی ها را قلب کرده بدارد

۲۸ معما باسم علا بیت

با بدان رستن ای خواجه بجز خواری نیست بنده غرابدی یافت به نیکان تا زیست

مراد از بنده عبد است و از عبد لفظ بد دور کند حرف عین باقی ماند پس نی که آن تا زی است

یعنی نی را که در عربی لا گویند و مراد درینجا همان لا است در آخر عین بیارد

۲۹ معما باسم عمر بیت

مرغ دلهای کسان را بتمام آن غمزه صید خود ساخته بی دانه و دام آن غمزه

لفظ دام آن بترکیب شکل دامان دارد یعنی از لفظ غمزه دانهٔ او

که نقطه باشد دور کند و دامان او که ها بود نیز بیندازد

۳۰ معما باسم بیگ بیت

گرچه در پیش رقیبان با من دلخسته یار — هست از بیگانها لیک آن ندارد اعتبار

یعنی لفظ بیگار ا نهانی تصور کند وازان حرف آ که الف باشد دور نماید .

۳۱ معما باسم درویش بیت .

مرد عاشق از غمت یکشبانباز آتی ببر — بر دل شیدیش تیری در دواندو وش ببر

مراد از دل قلب باشد یعنی در لفظ دو حرف را زیاده کرده برشی مقلوب که یش باشد بیارد

۳۲ معما باسم شیخ طاهر بیت

خطا گویم کسی کش تیره شد دل — بلی گوید خطا چون هست غافل

یعنی سین مهمله لفظ سی را با شین منقوط بدل کرده بر لفظ خطا

بیارد شیخ طا می شود وآنرا بر لفظ ره مقلوب که هر باشد چسپاند

۳۳ معما باسم عبید بیت

این خسته کوی آن صنم باید که باشد جای او — یا زار ترمیر دبرش یا سر نهد بر پای او

مراد از کوی صنم صاد وا ز صاد چشم وازان حرف عین باشد پس عین را

بالفظ ید پیوند دو یا زدران جا دهد عبید شود یا لفظ زار را از کلمه

زار ترمیرد دور کند پس لفظ ره باقی ماند چه ترمی در عربی بمعنی رمی .

کردن آمده ورمی رد را بیای سوحده بدل کند بد شود و یا زا بر پای او

بیند از بید کرد و بید را با عین که از لفظ صنم حاصل گشته چسپاند

۳۴ معما باسم سعید فرد

از غایت مهر ست که در عهد تو دل پیوسته کند از دو دو چندان گردد

مراد از مهر شمس و از غایت حرف آخر باشد یعنی حرف آخر شمس که سین ست نگهدارد

و در لفظ عهد دل او که ها باشد کداخته دو چندان کند یعنی ها را که پنج عدد دارد بحرفیکه

که ده عدد دارد بدل سازد عید شد و لفظ عید را با سین شمس پیوند نماید

۳۵ معما باسم عوض فرد

برلب حوض چون دهان شستی چشمهٔ خضر شد کنارهٔ حوض

مراد از چشمه عین باشد یعنی کنارهٔ حوض که حا باشد بعین مبدل گشت

۳۶ معما باسم اسعد بیت

دامن هر گل بسوی خود کشد زین بوستان خاک خوش زد چاک ذیل جمله را ای دوستان

یعنی آخر این چار لفظ که خاک و خوش و زد و چاک باشد بحرف رای مهمله بدل کند

خار و خور و زر و چار میشود مراد از خار الف و از خور شمس و از شمس

حرف آخر او که سین ست و از زر عین و از چار دال که چار عدد دارد باشد

۳۷ معما باسم نبی بیت

دیده نشانات قدمت درویشان خواهند ازان نشان ترابی ایشان

یعنی از کلمه نشان لفظ شان را که بمعنی ایشان است به لفظ بی مبدل سازد

۳۸ معما باسم رشید بیت

زدن دشس دهر انچه نیابد تغییر خواهم که بود صورت آن ماه منیر

مراد از روش دهر قلب دهر است که رهد باشد و هر انچه دران تغییر نیابد لفظ ها است

و از ماه سی و سی هم صورت شی باشد پس لفظ شی را در لفظ رهد بجای ها بنهد

۳۹ معما باسم مقصود بیت

باغ را وقت گل از باد مرصع یابی بر آب قبا صوف مربع یابی

مراد از آب ما و از بر حرف اول او که میم باشد و از مربع حرف چار عدد

که دال باشد یعنی با میم قاف را که در لفظ قبا است با صوف مربع

اعنی صوفی که فای او با دال مبدل باشد ای لفظ صود ملحق سازد

۴۰ معما باسم معین بیت

مانند زر شود رخ من تا تو بنگری مسکین بیدل تو کند کیمیاگری

چون لفظ مسکین را بیدل کنند مسین شود و مراد از کیمیاگری زر شدن .

نسبت وارث تبدیل مس بعین مراد باشد و رخ من که میم بود بران بیارد

۴۱ معما باسم اسمعیل بیت

بعد یک سال ساقیا سینه سوزدم زان شراب دیرینه

مراد از یک عدد یعنی واحد باشد و مقصود از آن الف است پس اسال شد و در لفظ
اسال سا را قیاسی ندانند بل سماعی پندارد ای لفظ سا را بلفظ سماعی بدل کند

۴۲ معما باسم فصیح رباعی

میداد رقیب آن سهی قد را پند کاندر رخ هر کس چو گل از ناز مخند
از حد چو بشد نصیحت آن شوخ گره بر گوشهٔ ابرو زد و سر پیش افکند

یعنی هر گاه نصیحت از حد رفت ای حرف آخر او که تا است دور شد نصیح باقی
ماند و مراد از ابرو نون باشد و از گره زدن و سر پیش افکندن آن تبدیل نون بفا مراد است

۴۳ معما باسم ایوب بیت

شمشاد به پیش یار سیمین برپا پیوسته برسم عزت استاده بپا

مراد از شمشاد الف و از پیش یار یا باشد و تصحیف عزت عرب میشود و چون
رای عرب را استاده یعنی راست بنویسند رقم شش میگردد و بواو تبدیل
می یابد پس لفظ عرب شد و با الف و یا که از شمشاد و یار حاصل آمده متصل گشت

۴۴ معما باسم نعمت بیت

می فروشد یار ما ناز و رقیبی هر زمان   مانع ست آن ماه را و بقیمت داد جان

یعنی از لفظ مانع ما را به ما بقی ست که لفظ است باشد بدل کرده بر هم ترکیب دهد

۴۵   معما باسم دارا   رباعی

زلفش که نقاب آن رخ گلگون شد   زو شیانهٔ آن شب درازافزون شد

بر مه چو کشید آن صنم دامن زلف   از زلف وی آنچه بود کج بیرون شد

مراد از مه قمر و از قمر حرف را بحساب تنجیم و از زلف اول دام و از زلف

ثانی لام ست یعنی بر حرف را لفظ دا از دام بر آورده بکشد دا رشد

و از لام کجی آن دور کند الف ماند و آن الف را با دار ملحق سازد

تنبیه

شمس الدین فقیر نوشته که کشیدن دامن زلف اسقاط حرف لام ست

از لفظ دال انتهی کلامه باید دانست که زلف را با دال تشبیه دادن سخت تر

نا ملایم می نماید زیرا که کسی از متقدمین و متاخرین چنین تشبیه نداده

۴۶   معما باسم کریم   فرد

گریم و خنده میکند دشمن   نام جوید شرف ز کردهٔ خویش.

شکل گریم بکاف فارسی و کریم بکاف تازی هر دو یکی ست پس همان نام است

۴۷ معما باسم ایاز بیت

ای از تو بارهی به میدان هوس از پیش تو حاصل شرف نام تو بس

یعنی آنچه در مصراع اول ماقبل لفظ تو واقع شده همان حروف اسم است

۴۸ معما باسم جمال فرد

تاج مالک رقاب کشور حسن سر جعدت بس است تا لب لعل

یعنی در کلمهٔ تاج مالک از سر جعد که جیم است تا لب لعل

که لام باشد همه حروف اسم معماست که جیم و میم و الف و لام بود

۴۹ معما باسم بهار بیت

روی تو گل و روضهٔ جنت بستان نام تو بهاری که ندارد پایان

یعنی از لفظ بهاری یا را که پایان اوست دور کند

۵۰ معما باسم افراسیاب بیت

اف سر یاب اگر دریافتی سر تازی خوان که موشکافتی

از کلمهٔ اف سر یاب لفظ سر را دور کند اف سر یاب ماند و سر را

بتازی راس گویند پس بجای سر لفظ راس بیارد

۵۱ معما باسم میرامان بیت

دیدم مهی خرامان زان برده دل وزین سر　　معلوم شد شرف را نام شریف دلبر

یعنی از لفظ مهی دل او که هاست دور کند می باقی ماند و از خرامان سر او که خا باشد بیند از رامان شود و با هم ترکیب دهد

۵۲　　معما باسم حیدر و توران　　بیت

در تو حیران آمدین افتاده چون بیند شرف　　کو هر نام تو و نام رقیب آرد بکف

یعنی کلمهٔ در تو در لفظ حیران داخل کند

۵۳　　معما باسم امام و زین　　بیت

من میان درد و غم زار و کشد از جور کین　　از میانم آن یکی این سو یکی آن سو ببین

یعنی از کلمهٔ از میانم یک حرف این طرف نگهدارد و یک حرف آن طرف نگهدارد همچنین تا اتمام کلمه نماید مثلا الف این طرف بگیرد و زا آن طرف و میم این طرف و یا آن طرف و الف این طرف و نون آن طرف و میم این طرف پس هر یک را با هم ترکیب دهد

۵۴　　معما باسم شادی شاه　　بیت

در پیش رقیبان نتوان گفتن فاش　　نام صنمی که هست دلها شیدا ش

مراد از دل قلب باشد ای لفظ ها شیدا شش را قلب نماید

۵۵　　معما باسم امام　　بیت

گه گهی چون یاد زر آورده ام	آینه پیش نظر آورده ام

در عربی پیش را امام بالفتح گویند و شکل امام بالفتح و امام بالکسر هر دو یکی است

۵۶	معما باسم شرف	فرد

زین جانب شرع و زان سوی کشف	رائی ست درین میان شرف را

جانب شرع شین و سوی کشف فا باشد پس حرف را میان هر دو بیارد

۵۷	معما باسم صاعد	بیت

نیست این آبله آخر که بر اعضا دارم	کف خون ست ز دریای تن افگارم

مراد از آبله نقطه باشد یعنی بر لفظ اعضا نقطه دور کرده بیارد صاع شود و

مراد از کف حرف اول و از خون دم باشد پس حرف اول دم که دال ست به صاع ملحق سازد

۵۸	معما باسم فتحی	بیت

چون بخواند یار با آواز نی	بشنو از نی آن نفس تحسین وی

از لفظ یار یا را بگیرد و کلمهٔ نفس تحسین وی مرکب ست

یعنی از نفس تحسین را دور کند فتح شود و آخر فتح یا بیارد

۵۹	معما باسم مقصود	بیت

من نیم از ناخوشی خویش تشویش	بهر من آفاق گشته پر ز دل خویش

آن از سین آفاق میم بگیرند افاق می ماند آنرا قلب کنند قافان شود و مراد از ن
دو قاف است و عدد دو قاف دو صد باشد پس لفظ مقصود هم دو صد
عدد دارد و آنرا با میم ملحق سازد و اسکان دارد که ازین طریق لفظ معلق
یا غیر آن که اولش میم باشد و باقی حروف عدد دو صد دارد برآید

۶۰ معما باسم یحیی رباعی

کو آه و برآی از دل محنت کش کو آتش دل علم بگردون برکش
کو خون دل گرم بجوشش از دیده کو از دل ما بگیر دریا آتش

مراد از یا بحر باشد و دل او حا است پس حا را دریا آتش ای سه یا بیندازد

۶۱ معما باسم فیروز بیت

بقصد جان و دل ناتوان رنج کشی رخ چو ماه بپا پی نموده ماه وشی

مراد از رخ بپا پی دو رخ باشد و مراد از یک رخ لفظ فی و از دیگر لفظ
رو است و از ماه ثانی قمر و از آن حرف را و از شی نقطه خواسته

۶۲ معما باسم نوری بیت

نزد ما حرفی که آن بی قد و روی ما است راست آخر کی بود بی وجه خونمش روا است

مراد از قد الف و روی یار یا باشد و حرفی که الف و یا ندارد نون است

پس آنرا بگیرد و حرف را آخر کی که یا بود بیارد و از لفظ نون وجه او یعنی حرف اول او که حرف نون است دور کند و ن ماند پس همه حروف در هم ترکیب دهد

فرد ۶۲ معما باسم بها

نام مه بی مهر من از غایت ناز — از دامن زیرین بر می خیزد

مراد از زیرین آفتاب و ماه است و از دامن حرف آخرای آخر آفتاب حرف با و آخر ماه ها است

بیت ۶۳ معما باسم قاسم

چون خواست شرف که نامش آرد بقلم — طی کرده دو حرف را بقانون ستم

ای از لفظ قانون ستم اسم نون و مسمای تا را ساقط کند

بیت ۶۵ معما باسم امام وامین

لعلش به بنیات دو جوهر زکان خویش — نام رقیب گفت کهی گاه زان خویش

مراد از دو جوهر لعل اسم لام و عین است چون دو بار بنیات لام را بگیرند نام نمیشود و اگر یکبار بنیات لام و یکبار بنیات عین بگیرند این حاصل کرد

بیت ۶۶ معما باسم عبدالقادر

بنده چون دامان خود را بسط کرد و شد تمام — دل رسید از قصر و فضل اسم را داد آن مقام

مراد ز بنده عبد و بسط دامان او کنایه از ال باشد و دل قصر که صاد

دور کرده بینات او که الف و دال بود بجایش جا رد

فرد

معما باسم احمد

۶۷

گر فاتحهٔ فاتحه را دریابی حاجت نبود شرف بسعی یاره ترا

مراد از فاتحهٔ فاتحهٔ الحمد و از سی یاره لام که سی عدد دارد پس لام را از الحمد دور کند

فرد

معما باسم الیاس

۶۸

سورهٔ حسن چو بر صورت خوبت شد ختم سورهٔ خاتمهٔ ذکر مجیدت شد نام

سورهٔ خاتمهٔ قرآن سورهٔ الناس است و صورت الناس و الیاس یکی است

بیت

معما باسم شمس

۶۹

دوش سروم بتماشای گل و بید آمد قمر از شرم نهان گشت چو خورشید آمد

مراد از قمر حرف را است چون را از لفظ شرم بیند از ند شم می ماند و از

خورشید شمس و از شمس سین پس لفظ شم با حرف سین ملحق نماید

فرد

معما باسم اویس

۷۰

ناهید ز مهر مشتری میگردد او قیمتی است و مشتری دارد مهر

از لفظ او قیمتی او بگیرد و از مشتری یا و مراد از مهر شمس و از شمس سین گرفته باهم ترکیب دهد

فرد

معما باسم فیروز بخت

۷۱

صورت زیج بدیباچهٔ تقویم نگار باشرف مشتری و ماه ببین از دل اوج

از شرف فا و از مشتری یا و از ماه که قمر مراد باشد را و از دل اوج واو

بگیر و مراد از زیج زیخ بزای معجمه و بای موحده و خای منقوطه است

که صورت زیج دارد و از دیباچهٔ تقویم تا گرفته بترتیب مرکب سازد

۷۲ معما باسم صاعد بیت

باآنکه دل ز من برد ستم بجان اسیرش بیدل صفات ما را با چشم شیر گیرش

چون لفظ صفا را بیدل کنند صا ماند و مراد از چشم عین و از شیر لفظ اسد و از اسد دال باشد

۷۳ معما باسم طیفور فرد

ترکی که فدای نام او کرد هندوی فلک دو خانه بر فور

مراد از هندوی فلک زحل باشد و دو خانهٔ او یکی جدی و دیگر دلو است

و علامت جدی طا و علامت دلو یا بود پس طا و یا بر لفظ فور بیارد.

۷۴ معما باسم بیک بیت

ای محرم کعبه آنچه در ره گوئی باید که نهفته ذکر آن مه گوئی

آنچه محرم کعبه در راه میگوید لبیک است و مراد از مه شهر و از شهر

سی روز و از سی روز سی عدد پس لام که سی عدد دارد از لبیک دور کند

۷۵ معما باسم شروان بیت

شرف از نام شریف تو نشان میجوید لب شیرین تو پیوسته بجان میگوید

از جان روان مراد باشد پس لب شیرین که شین باشد بران بیارد

۷۶ معما باسم بهمن بیت

نشانی زنام بت دلنواز بهم بر لب جو توان گفت باز

از جو بهر مراد باشد در لب او که نون است لفظ بهم بیارد

۷۷ معما باسم مسعود بیت

خواهم بکوی جانان عمر دراز گشتن تا آن دهان و دندان بینم بباز گشتن

مراد از دهان میم و از دندان سین و از باز گشتن لفظ عود است

۷۸ معما باسم هندو بیت

آشفتهٔ حسن بت است شرف در دل او جز زی نکار و لب دلدار مجو

مراد از او هو است که ضمیر واحد غایب باشد و از روی نکار نون

و از لب دلدار دال پس نون و دال در میان هو بیارد

۷۹ معما باسم همام فرد

خوبان ستارگان سپهر ملاحت اند ماه است در میانهٔ ایشان نکار ما

مراد از ایشان هم با شد که ضمیر جمع غایب ست پس در لفظ هم حرف با بیارد

۸۰ معما باسم مجد الدّین بیت

یکدم ز مسجد برون با پی وسواس ای خطیب
نقش آن آن جو که دارند از حضور دل نصیب

پای وسواس سین ست چون سین از مسجد دور شود مجد ماند و آن آن مراد
الدین بود و الذین بذال معجمه و الدین بدال مهمله هر دو یک صورت دارد

۸۱ معما باسم رستم رباعی

زان شاه سوار صفدر میدانی
چون نام سوال کردم از حیرانی
بر طرف سمن فکند یک تار ز مو
پس گفت تمام گشت اگر میدانی

مراد از طرف سمن سین و از مو شعر و از شعر حرف را که یک تار ست چون بر سین
را بیارد رس شود و از لفظ تمام گشت لفظ تم مراد باشد که مرادف اوست

۸۲ معما باسم یحیی بیت

گر شرف داد از فراق دوست جان
نام نیکو زنده می ماند بران

مراد از زنده می ماند لفظ یحیی ست

۸۳ معما باسم یوسف فرد

هوس ز هد و ورع بود شرف داد دل
از درد دل چو در آمد هوس آن نهانست

مراد از درفی باشد که مرادف اوست وچون آنرا قلب کنند یف
شود پس از لفظ هوس ها ی هاو دور کرده درمیان یف بیارد

۸۴ معما باسم نظام بیت

نگارسن چو شرف شد رخانکینه غلامش گمان نبرد که کردد نشان هنده زبامش

زلفظ گمان نبرد باطن مرادست که مرادف او باشد چون باطن را قلب مستوی کنند نظام حاصل شود

۸۵ معما باسم عینی فرد

از صورت نام او نشان روشن چشم به فصیح تر زبانی گوید

مراد از فصیح تر زبان زبان عربی ست و از چشم لفظ عینی خواسته که مرادف اوست

۸۶ معما باسم نورالاسلام بیت

هست نام آنکه روشن شد برویش چشم جان روشنائی مسلمانی به نیکوتر زبان

مراد از روشنائی مسلمانی نورالاسلام باشد که مرادف اوست واز نیکوتر زبان زبان عربی

۸۷ معما باسم عبدالسلام بیت

بندهٔ ترکی شدم وزانکه می پرسیش نام آنچه اول گفتمت برخوان بتازی والسلام

مراد از اول لفظ بنده بود که درصدر واقع گشته واورا تازی خواندن کنایه
از تبدیل لفظ بنده به لفظ عبد باشد پس بعد لفظ عبد لفظ السلام بیارد

۸۸ معما باسم الغ بیك بیت

گرانی گشت حاصل بی چو بردم بر سر کویش سبکروحانه بگذشتم زجان و دل دعا گویش

مراد از گرانی لفظ غلاست که مرادف اوست وچون آنرا قلب کنند الغ شود و لفظ پی بر سر کوی که کاف است بیارند بیک گردد و شکل پیک بپای فارسی بیک بپای عربی یکی است

۸۹ معما باسم سعدی رباعی

زخواب شنیدم سحری نام نگار شوقی که دلم داشت یکی گشت هزار

ای یاد تو ام فزود مهری بر مهر دیدار تو باشد که ببینم بیدار

از مهر اول بطریق تلمیح سین خواسته و از مهر دوم عین و چون دیدار رای دال کنند و مانند یس باهم مرکب سازند

۹۰ معما باسم خضر قطعه

زاسما شناسی که غشش حاصل اوست بس شرح شنو از شرفای حبر المعی

لذر برابرست بهم مرکز و محیط نصف محیط مغربیش ثلث مطلعی

یعنی از اسما کلمه ایست سه حرفی که هم عدد لفظ غشش باشد و مراد از آن لفظ خضر بود و مراد از مرکز حرف میانه که ضاد باشد و از محیط حرف هر دو جانب که خا و را باشد و از نصف محیط مغربی حرف آخر و از مطلعی حرف اول است.

۹۱ معما باسم شمس بیت

نامه بتهجه شه حرف است روشن بهم منفصل ثانی دو ثلث ثالث و آن هر دو ثلث اول

یعنی نام بت من کلمهٔ سه حرفی است که حرف دوم آن دو ثلث حرف سیوم است و آن هر دو ای حرف دوم و سیوم ثلث حرف اول است

۹۲ معما باسم کمال الدین رباعی

بی خار تعب کسی گل کام نچید بی رنج طلب کسی بمرادی نرسید
زنهار دلا تو در کمین باش و نگر تا گردد ادات از تعریف پدید

یعنی لفظ دلا را قلب کنند الد شود و در لفظ کمین داخل سازند کمال دین گردد و مراد از ادات تعریف الف و لام است پس الف و لام بر لفظ دین بیارند

۹۳ معما باسم علی شیر رباعی

ماهی که فرشته سیرت و حور لقا است پیرایهٔ حسنش ادب و علم و حیا است
نامش به ولای شه دو شیر است ولی بشنو ز شرف که اولین شیر خدا است

یعنی نام ممدوح دو شیر است لاکن شیر اول شیر خدا است ای علی بود که اسد الله باشد

۹۴ معما باسم معز بیت

آنکه هست ازسببش روز بروز رزم بهتر هو هست که زیر قدمش مانم سر

مراد از روز بروز رزم بهتر لفظ عز باشد و زیر قدم میم است پس میم را سر عز سازد

۹۵ معما باسم قباد بیت

دلا دوری از کار و بار جهان به
وزان آنچه باشد رخ دلبران به

وزان بمعنی و زنده و از ان لفظ باد مرادست و از دل لفظ قلب و رخ او قاف باشد

۹۶ معما باسم عبدی بیت

چون بر عارض و سرو قد آن حور نژاد
ماه تابنده نباشد نبود سرو آزاد

مراد از ماه شهر و از شهر سی روز و از سی روز سی عدد و از سی عدد
لام ست و از حرف تا لفظ الی که مرادف وست و از بنده لفظ عبد و از سرو
الف باشد یعنی لام را که در لفظ الی ست به لفظ عبد بدل کند و الف او را دور سازد

تنبیه

شمس الدین فقیر نوشته که مادهٔ اسم لفظ الی ست که مرادف تا باشد و لام او را
آزاد گفته و ساقط نموده و الف او را بنده گفته و بلفظ عبد تبدیل کرده انتهی کلامه
باید دانست که درین عبارت لفظ لام بجای الف و الف بجای لام از مغالطه واقع گشته

۹۷ معما باسم لطیف بیت

هست بر روی طبق ماه بجای نانش
چرخ فیروزه چو افطار کند بر خوانش

روی طبق طا ست و از ماه که سی روز باشد لام و از چرخ قلب کردن مراد است

و از لفظ فیروزه چون روزه را فطار کنند ای دور نمایند فی ماند و چون آن را

قلب سازند یف شود پس لام را بر طا آورده بعد از آن یف بیارد

۹۸ معما باسم محمد بیت

مدحش گفتم چو باز گفتم فرمود — از اول و دوم سیوم زاید بود

یعنی لفظ مدح را دو بار بشمار آرند و از مدح اول حرف دوم و سیوم آن که

دال و حا باشد دور کنند میم می ماند و مدح دوم را قلب غیر مستوی نمایند حمد گردد و با لا احمد میم بیاید

۹۹ معما باسم سعد بیت

رفتم مهر چو با او دیده — زود از خانه نشان برسیدم

مراد از مهر شمس و از آن سین باشد و از ضمیر او که راجع به مهر است عین حوا است و مراد

از خانه خانه چهارم مهر و محبت است و از آن حرف دال مقصود بود

۱۰۰ معما باسم ابواسحاق فرد

میان سرو و قدش سیم نور نگر کایشان — نهاده سر بهم و در میانه دل بخود

مراد از سرو و قد دو الف باشد و چون لفظ نور تصحیف سازند بو شود و چون

بو را در میان هر دو الف نهند ابوا گردد و ضمیر ایشان راجع به سرو

و قد است و سر هر دو سین و قاف باشد و دل بخود خای منقوطه است

و منقوطه و مهمله هر دو هم شکل اند و از ان حای مهمله مراد است پس لفظ حا میان سین و قاف نهند سحاق شود و آنرا با لفظ ایوا ضم نمایند

۱۰۱ معما باسم امام بیت

آنچه زائینه ام تو توقع بود آب در عکس خویشتن بنمود

یعنی لفظ ما که مرادف آب است در عکس خود که ام باشد داخل گردد

۱۰۲ معما باسم قوام بیت

گر شبی شرح جمال تو شرف وا راند ماه بیخود شود و در دلش آن واماند

مراد از ماه قمر و از بیخود شدن ماه کنایه از انداختن حرف آخر اوست که را باشد پس قم ماند و در میان قم لفظ وا داخل کنند

۱۰۳ معما باسم سیف فرد

قدت حرکت کرد و الف بیخود شد تا دل سرگشته اتش آری به شمار

از بیخود شدن لفظ الف حذف سمای او مراد است و چون از لفظ الف الف مکتوبی دور شود لف ماند و چون لام او را سرگشته کنند ای است نویسند سف گردد پس میان او یا را بیارد

۱۰۴ معما باسم آدم بیت

محتسب خمهای می دی بر سر کوئی بریخت شد تماشا گر دآن باده که هر سوئی بریخت

چون باد ہا از ہر دو سو ریختند ا ، باقی ماند و لفظ تمار انیز شاگردان کردند

ای تمارانیز از ہر دو جانب ریختند میم باقی ماند پس میم را بعد ا آوردند

۱۰۵ معما باسم ابو تراب بیت

شرف در صورت ایوب صابر ترا جوید که هست از در و شاکر

صورت ایوب بیای تحتانی و ابوب ہر دو بای موحده یکی ست پس در ابوب لفظ ترا داخل کند

۱۰۶ معما باسم فتح الله بیت

در صورت بوسهٔ تو حال عجب ست میر د شرف و آنجا آتش سبب ست

از بوسه کنایه بلفظ فتح کرده زیراکه ہر دو لب وقت بوسه مفتوح میباشد

و شرف بمعنی کناره چون ہر دو کنارهٔ بوسه بیند از دو س می ماند

و عدد و س که شصت و شش باشد با عدد لفظ الله برابر ست

۱۰۷ معما باسم میر حسین بیت

چون میشود سوار بر خش ستم زکین سر میرود ز تو صورت این ماجرا ببین

چون لفظ می بر صورت رخش که رحس را و حا و سین مهمله ست در آید

میر حس شود و از کین چون سر او که کاف باشد برود میر حسین گردد

۱۰۸ معما باسم یعقوب بیت

گر دران بت عفو باشد ای شرف صورتی زان خوبتر ناید بکف

صورت بت وبیت بیای تحتانی وبای موحده یکی ست وصورت عفو

وعقو بقاف هم یکی باشد پس چون در بیت لفظ عقو بیار دیعقوب گردد

۱۰۹ معما باسم بشیر بیت

باسید کامی که آید بکف بسی نقش بر دل نگارد شرف

یعنی نقش لفظ بسی که بشی بشین منقوطه باشد بر دل شرف که راست بیارد

۱۱۰ معما باسم عمران بیت

گر ندانی نام آن شکر لب شیرین دهان دیده بر شکل دهانش بند وزان نقشی بخوان

مراد از دیده چشم واز چشم عین واز شکل دهان میم واز نقش لفظ زان ران برای مهمله باشد

۱۱۱ معما باسم ناصر بیت

نام ترا ای ناسور دریا دل والاگهر تا نقش کردم بر بصر شد محو از و نقش دگر

از یک نقش تا لفظ نا بنون خواسته واز نقش دیگر حرف با مراد است

۱۱۲ معما باسم افضل فرد

گردد وسط فصل شتا از رعطات یک قطره چکد سرو بر آید زکنارش

وسط فصل صاد است ومراد از یک قطره یک نقطه واز سرو الف واز کنار حرف اول باشد

۱۱۳ معما باسم شیخ ویس بیت

ابروی تا شود بعد امن درویش را میکنم صرف مهی درهای اشک خویش را

صورت ویش بشین منقوطه و یس بسین مهمله هر دو یکی ست و چون خویش ملفوظی را که بی واو معدوله بود قلب کنند شیخ گردد

۱۱۴ معما باسم خضی بیت

تراست بر ورق گل دو خال عنبر فام که گر بحصر در آرد شرف بر آرد نام

مراد از دو خال عنبر فام دو نقطه باشد و چون بلفظ حصر آن هر دو نقطه جا گیرد اسم مطلوب حاصل شود

۱۱۵ معما باسم شیخ علی رباعی

آمد مه من چهره پر از خطره خوی دیدم رخ او سوال کردم از وی

بر ماه ستاره ها چه تصحیف بود چون گفت بتصحیف ذکر بردم پی

مراد از مه شهر و رخ او شین ست و از عبارت سوال کردم از وی کنایه باشد بگرفتن یا ای از و یا طلب کردم پس شی گشت و مراد از تصحیف ذکر لفظ جعلی ست که تصحیف او خعلی به خای منقوطه میشود

۱۱۶ معما باسم حسام بیت

از چشم من چو ریخت هران گوهری که بود در چشم قطره باز دریا دری گشود

از لفظ چشم چون نقطه ها دور کنند حسم بجا و سین مهمله می ماند

چه گوهر ریختن کنایه از دور کردن نقطه ها باشد و از در کناره مراد

ست و کناره دریا الف بود پس الف در میان حسم بیارد

۱۱۷ معما باسم مسعود فرد

دانه ها بهر نثار افشانده و دل بر سر نهاد　　شمع در بزم تو و دود دشمن سر کند بشته بود

چون دانه های شمع که مراد از نقطه ها باشد دور کنند سمع ماند و دل او که میم است بر سرش

نهند مسع گردد و چون از دود سر او که دال است دور کنند ود ماند پس باهم مرکب سازند

۱۱۸ معما باسم یوسف بیت

خالها داری تو ور گردد ز زیر لب عیان　　از شرف جز صورت بیدل نماند آن زمان

یعنی از لفظ تو خالهای او را که نقطه ها باشد زیر لب آرند یو شود و از شرف

دل او دور کنند شف ماند و صورت شف وسف بسین مهمله یکی است

۱۱۹ معما باسم رستم بیت

دلدار گر گاهی نهد بر سیم اشک ما قدم　　بالا فشانم خرده ها بهر نثارش دمبدم

یعنی چون پای دلدار که را است بر لفظ سیم آرند و نقطه های سیم بالا اندازند مطلب حاصل گردد

۱۲۰ معما باسم شرف قطعه

از طرف روی او طره چو برداشت سر . گردد بجایش طلوع مهر و سه چیز دگر
مهر و سه چیز ای عجب است یکی هر چهار . از شرف این نکته پرس گر تو نداری خبر
مراد از مهر شمس و از شمس سین و از سه چیز دگر سه نقطه باشد که سین
و هر سه نقطه که جمله چهار باشد در حکم یک حرف است پس از لفظ طرف چون روی
او را دور کنند رف ماند و بجای طا مهر که از آن شین حاصل گشته بیارند

۱۲۱ . معما باسم عمران . بیت

سوختن داغ از غم جانان خوش است . در طریق کار ما نیز آن خوش است
چون از لفظ غم داغ که نقطه باشد دور کنند عم ماند و طریق کار مانی که
نقاشی است لفظ زان را به ران که به رای مهمله است بدل سازند

۱۲۲ . معما باسم ابراهیم . فرد

گفتم ز براه است که نام تو ندانم . بنمود قد و خنده زنان گفت براهیم
مراد از قد الف است پس الف بر لفظ براهیم بیارد .

۱۲۳ . معما باسم حسام . فرد

حریم چشم مرا سرو ترا بیاراید . کند نثار ز هر آن گوهری که دارد چشم
مراد از سرو الف یعنی در لفظ چشم الف بیارد و نقطه های او را دور کنند

۱۲۴ معما باسم حیدر فرد

رایت وصف رفیعت چون برانداز شرف ازحیا دارا ببیند از دعلمها راهمه

یعنی از کلمهٔ حیا دارا علمهای او را که مراد از الف ها باشد دور کنند

۱۲۵ معما باسم خرم فرد

هرکه زان لب چشیده طعم رطب نخل خرما زبن بیند ازد

یعنی از لفظ خرما بن او که الف باشد دور کند

۱۲۶ معما باسم سعد فرد

کراره نهی بر سر آن بندهٔ بیدل حقا که زهر تو نبرد سر موئی

مراد از اره سین و از بنده عبد یعنی از لفظ عبد دال او که بات است دور کند عد شود پس سین بر او بیارد

۱۲۷ معما باسم حسن شاه بیت

لب شیرین و دندانش نگه کن نشان جو و پس آن ترک سه کن.

مراد از شیرین حلوا و از دندان سین و از سه عدد او که چهل و پنج است

یعنی لب حلوا که حا بود و دندان که سین باشد بر لفظ نشان بیارد

و از حرف آخر آن که نون است عدد سه کم کند پس بجای نون ها ماند

۱۲۸ معما باسم شمس فرد

از طرف لبش بسته دندان چو نمود . شکل دهنش درآن میان پیدا شد

مراد از طرف لب ... وار بسته دندان سین و از شکل دهن میم باشد

یعنی از کناره لبش که سین باشد سین ظاهر شد و میان هر دو میم آید

۱۲۹ معما باسم نجم الدین بیت

جمال دی همیان دو شکل ابرویش . شرف چو دید دل و دین بباخت در کویش

مراد از شکل ابرو نون است یعنی لفظ جمال دی در میان دو نون بیارد

۱۳۰ . معما باسم اختیار فرد

تا او دو بلا اوا جسد ناخت . من نقش زدم تمام نامش ز نیاز

چون از لفظ ناخت هر دو حرف ... که مراد از آن هر دو نون است دور

کرد نداخ ماند و لفظ نیاز ... تای فوقانی و یای تحتانی همشکل اند

۱۳۱ معما باسم محمود بیت

تهم محمود خوبان است ز مشتی همه عیبا بودی . بجای شکل دندانش اگر نقش دهان بودی

مراد از شکل دندان سین و از نقش دهان میم است یعنی در لفظ محمود بجای سین میم بیارد

۱۳۲ معما باسم عثمان بیست

بهر نظاره نو بگاه ... خسته ... غیر یشتن ...

مراد از پریشان قلب غیرستوی واز هزار حرف غین واز چشم حرف عین است یعنی لفظ دماغ را قلب غیرستوی سازد غماد کرد پس بجای غین منقوطه عین مهمله بیارد .

۱۴۳ معما باسم تاج بیت

زلوح سینه بستو نقش نام غیر تمام تراچو سینه تهی گشت یابی ازوی نام

چون از سینه نقش غیر دور کردند ۳ ماند وازان حرف جیم مراد ست که سه عدد دارد و لفظ تا چون سینه تهی گشت تا ماند پس لفظ بر حرف جیم بیارد

۱۴۴ معما باسم عبید فرد

نام آن شه عجب بدست آمد صورتش چون نهفت پیدا شد

صورت شه سه است وازان حرف جیم خواسته که سه عدد دارد چون جیم از لفظ عجب رفت عب ماند واز دست ید مراد ست پس عب را بر ید بیارد

۱۴۵ معما باسم بلال فرد

چو گفتمش که بلا هرچه شد بنام تو ختم نهاد بر لب یاقوت رستهٔ دندان

مراد از رستهٔ دندان سین واز لب یاقوت یا است واز تالیف هر دو سی حاصل شد .وازان حرف لام مراد است که سی عدد دارد پس حرف لام بعد لفظ بلا بیارد

۱۴۶ معما باسم موسی بیت .·

گفتم که چیست نام تو ای جان فزای دلبند ۴۳ آشفته گشت و سو را بر دامن گل افکند

و آسمن گل لام و عددش سی است و درینجا لفظ سی مراد باشد پس سو را بر سی بیارد

۱۳۷ معما باسم عثمان بیت

گفتم بنام خویش کن شاد بچشم و گوشهٔ ابروش نشان داد

مراد از چشم عین و از ابرو لفظ حاجب و گوشهٔ او حاست و عدد حا هشت

بود و هشت را در عربی ثمان گویند پس حرف عین بر لفظ ثمان بیارد

۱۳۸ معما باسم سلیمان فرد

لب لعل تو در شمار خود است تا ز طرف دهان به پنداری

یعنی لب لعل را که لام است در شمار او که سی باشد آورند سلی شد و طرف

دهان دال ملفوظی است و عددش سی و پنج است با عدد پند که پنجاه شش

بود ضم کردند جمله نود و یک عدد شد و آن عدد لفظ مان است.

۱۳۹ معما باسم سلیمان فرد

سی در سی و پنج در ده را در میان سیکی یکی است بدان

مراد از سی اول لام است که سی عدد دارد و از سی دوم لفظ سی چون

لام در سی بیارند سلی شود و چون پنج را در ده ضرب کنند پنجاه حاصل آید

وازان حرف نون خواسته وازیکی اول عددش مراداست که چهل باشد
وازان حرف میم وازیکی ثانی الف بود پس مرکب غیر مستوی تمام

۱۴۰ معما باسم خواجه زین بیت

سیل سرشک من کرد آهنگ اوج گردون تا هفت طاق دیدم آخر تمام در خون

در حروف آحاد انچه تا هفت حرف طاق ست الف وجیم وها وزا بود وآخر این چار
حرف که زا باشد آنرا تمام گفته یعنی بلفوظی زی خواسته ومجموع را در لفظ خون آورده

۱۴۱ معما باسم یعقوب مفرد

غایت عقل به خمسی بازآر پس در اول عدد زاید بین

غایت عقل لام ست وآن سی عدد دارد وخمس او شش بود وازان
واو مراد باشد پس عقو شد ومراد از اول عدد زاید حروف احاد لفظ
زاید ست که زا و الف و دال باشد و عدد هرسه دوازده
بود وعلامتش یب ست پس در لفظ یب لفظ عقو بیارد

۱۴۲ معما باسم قاسم بیت

شد ستاره چو ریخت اشک فرو کرد این کار مهر بجد او

عبارت شد ستاره بتصحیف جعلی سدس تاره میگردد ولفظ تاره که شش صد

وشش عدد دارد سدس آن یک صد و یک میشود و ازان لفظ قا خواسته
و مراد از مهر شمس و چون آن را ابجد کنند شم ماند و صورت شم و سهم یکی است

۱۴۳ معما باسم احمد بیت

از خدا درهای جنت شد بمیعاد کلیم
مفتتح تا ز سطقسات آمد آن ذات کریم

مراد از خدا یکی و ازان الف و از جنت هشت و ازان حا و از میعاد موسی
چهل باشاره این آیه وَ وٰعَدْنَا مُوسیٰ اَرْبَعِیْنَ لَیْلَةً و ازان
میم و از اسطقسات که عناصر اربعه بود چار و ازان دال باشد

۱۴۴ معما باسم منصور فرد

مستور بود نامش و نص سکندر شرف
از بهر کشف رمز شمار جهات را

یعنی در مستور لفظ ست را که شمار جهات مشعر بران ست بلفظ نص بدل کردند

۱۴۵ معما باسم مجد فرد

بری کن مزاج از امور طبیعی
که از قدر بالاے ارکان بر آمد

امور طبیعی هفت اند ارکان و مزاج و اخلاط و اعضا و قوی و ارواح و افعال
پس مزاج را از امور طبیعی دور کنند یعنی هفت عدد که ازان زا مراد باشد بینند از د
مج ماند و مراد از ارکان چهار عدد و ازان دال باشد پس لفظ مج بر حرف دال بیارد

۱۴۶ معما باسم سنجر بیت

درخط خوبی چو زسه خواهی باج
سه عرق ام من زاولین لفظ خراج

چون ازاولین لفظ خراج که خا باشد وشصت صد عدد دارد یک صفر کم کنند شصت گردد وازان حرف سین حاصل آید سین بجای خا سین بیارد

۱۴۷ معما باسم رضا بیت

چون دل آشفته ام یک پایه بالاتر رود
می سزد در راه بی پایان عشقت گر رود

دل آشفته فا وراه بی پایان را باشد چون فارا که هشتاد عدد دارد یکم تنه زیاده کنند هشت صد گردد وازان حرف ضاد حاصل آید پس ضاد در میان نقطه بیارد

۱۴۸ معما باسم جمال فرد

تا طلوع ماه مهر آئینش از مشرق شمال
شد مکرر اولین برج شمالی را غروب

مراد از طلوع حرف اول وا ازاولین برج شمالی حمل است ورقم آن در تقویم صفر بود یعنی از لفظ شمال شین را که سه صد عدد دارد دو صفر کم کردند سه ماند وازان حرف جیم مرادست پس جیم بجای شین بیارد

۱۴۹ معما باسم حیدر قطعه

سوال کردم ازان دلبر محاسب نام
ز لطف کلک گهربار ساخت زیور دست

یکی میان هشت و دو زد رقم آنرا   شمار کرد و در آورد حرفی از سر دست

چون رقم یکی در میان هشت و دو بنویسند دو صد و هجده میشود و ازان لفظ حیر مقصود است و از سر دست دال پس حرف دال میان لفظ حیر بیارد

۱۵۰ معما باسم حیدر فرد

بنهاده که ابتدای حال است   دستی ز برای آخر کار

ابتدای حال حاست و از دست ید مراد باشد و آخر کار را بود

۱۵۱ معما باسم بایزید فرد

آن سر زلف که پیوسته نهی بای برو   گر بدست شرف افتد بجهانی ندهد

یعنی سر زلف که ذ بود لفظ با که هم شکل پا است بیارد با ز شود و از دست ید مراد باشد

۱۵۲ معما باسم محمد مومن رباعی

در مدح و ثنای شاه جمشید مکان   سلطان فلک سریر و دارای جهان

گردون لوحی نوشته آمد بر دل   خورشید نهاده دل بهر حرفی از آن

یعنی لفظ گر که در گردون است مترادف حرف لو بود و در اینجا لو مراد باشد پس لو دون شد بعد از آن حرف لو بجای خود حرف حا را بر دل لو دون که دال باشد نوشت حدون گشت و خورشید

که از ان شمس مراد باشد دل خود را که سیم بود بر هر حرف حدون نهاد

تنبیه

باید دانست که در اصل کتاب لفظ میرزا بعد محمد موسن از غلطی ستزاد گشته است

۱۵۳ معما باسم شکر الله فرد

شرف روی وفا از شکوه بر تابی و زجان بیکو
بجایش غایت شکر و رضا و فضل و افضالش

چون روی و فا که واو است از شکوه دور کردند شکه ماند پس بجای واو محذوف حرف آخر شکر و رضا و فضل و افضال که را و الف و دو لام باشد آورند

۱۵۴ معما باسم جنید بیت

روی جانان بدین دل دیدن
به که غافل بکعبه گردیدن

روی جانان جیم و از دل قلب مراد است چون دین را قلب کنند نید شود پس آن جیم بر لفظ نید بیارند

۱۵۵ معما باسم عماد فرد

بر ما فکن ای شاه کرم چشم عنایت
کز دور تو در مانده درین شهر بماندیم

یعنی بر لفظ ما چشم عنایت که عین است بیارد و چون نیز در لفظ در دور کند حرف دال بماند

۱۵۶ معما باسم ابو سعید فرد

از غایت دوستی دهم او را دل
زر بر سر دست و بر سر زر دندان

یعنی غایت دوستی که یا هست در میان لفظ او بیار د ایو شود و ایو با یای تحتانی
و ایو با بای موحده همشکل اند و درینجا ایو با بای موحده مرادست و زر که
ازان عین مرد باشد بر سر دست که ازان ید اراده نموده بیارد عید
گردد و با یای عین عید دندان را که ازان سین خواسته بیارد

۱۵۷ معما باسم مسافر فرد

چون انسر ماه و مهر تاجش گویند بایدکه بود تاج مناسب او را

سر ماه میم و سر مهر که ازان شمس دست شین باشد و شین منقوطه و سین
مهمله همشکل اند و درینجا سین مهمله مرادست پس میم و سین
تاج اف سازد مسافر گردد بعد ازان حرف را بیارد

تنبیه

شمس الدین فقیر معنی این بیت چنین تحریر نموده که اف سر ماه تاج اوست
و تاج مناکه میم ست دستار او گفته انتهی کلامه مضمون این عبارت
هیچ بخاطر ره نمی یابد شاید که سهو ناسخین بوده باشد

۱۵۸ معما باسم علی بیت

در طلبت شد فلک بی سر و پای بری از طرفی آفتاب و ز طرفی مشتری

چون فلک بی سروپا کردد حرف لام اندپس یک جانب وآفتاب که ازان

عین مرادست بیارد وجانب دیگر مشتری که علامتش حرف یا بود محو سازد

۱۵۹ معما باسم فتوح فرد

نوش آنکه زآغاز وانجام فتح یمین ویسار تو زیور گرفت

یعنی آغاز وانجام فتح که فا وحاست یمین ویسار لفظ تو بیارد

۱۶۰ معما باسم مسعود فرد

خورشید سرانداز دو کل دل بازد هرگاه که عشق او زده سر بمیان

مراد از خورشید شمس واز کل ورد باشد یعنی سر شمس که شین است ودل ورد

که را بود دور کند مس ود بماند پس درمیان آن سر عشق که عین است بیارد

۱۶۱ معما باسم صدیق بیت

هرکجا بیع آن پری باشد قاف تا قاف مشتری باشد

مراد از قاف اول لفظ صد باشد که عدد قاف است واز قاف ثانی حرف قاف

است واز مشتری علامت او که یا بود پس یا درمیان لفظ صد وحرف قاف بیارد

۶۲ معما باسم ابوطالب فرد

ز ابروی خوش شرف کارست از سر طره تا لب رخ او

یعنی حرف رای مهمله از لفظ ابرو دور کند ابو شود و در میان سر طره
که حرف طا است و لفظ لب رخ لفظ او را که الف باشد بیارد

۱۶۳ معما باسم شاه رستم بیت

سروش که طوبی آسا از سدره برگذشته　　در شهر تا در آید ستم ز سر گذشته

مراد از طوبی الف است پس الف در میان لفظ شهر درآرد و سر لفظ ستم دور کند و باهم ترکیب دهد

۱۶۴ معما باسم برهان فرد

شدم بآن در و جستم بنام خواجه نشان　　نداد بارم و گفتا طریق دربان است

مراد از طریق ره باشد که مترادف اوست پس لفظ ره در میان لفظ بان درآرد

۱۶۵ معما باسم بختیار بیت

آن بت که دل ز پاره خارا دارد　　نامش ز که پرسیم که یارا دارد

یعنی در میان لفظ بت پاره خارا که حرف خا است بیارد بخت گردد و لفظ یارا نیز ملحق آن سازد

۱۶۶ معما باسم منصور بیت

یوسف رخی طلب کن کز دولت عزیزی　　در مصر هر محلی از نو فزوده چیزی

یعنی در لفظ مصر در هر مقام او از لفظ نو چیزی زیاده کند

۱۶۷ معما باسم علی بیت

عید بی روی دوست پر ز بلاست   وز بلا جمله کاست دل بر جاست

یعنی از لفظ عید روی دوست که دال است دور کنند عی ماند و از لفظ بلا حرف اول و آخر او کاسته دل او که لام باشد در میان لفظ عی بیارند

۱۶۸   معما باسم میر قاسم   بیت

تا شرف در دست بیگیرد قلم   با رقم اسمی بر آمیزد بهم

یعنی الفاظ رقم اسمی را باهم بر هم در هم ترکیب دهد

۱۶۹   معما باسم احمد   بیت

دل ما ظرف و دل ما مظروف   وز لب دوست بحرفی موقوف

چون لفظ ما را قلب کند ام شود و از مای ثانی نحن مرادست که مترادف او باشد و دل او حاست یعنی در لفظ ام دل نحن که حا بود بیارد احم شود پس لب دوست که دال باشد ملحق آن سازد

۱۷۰   معما باسم حمید   بیت

در رهی گوینده حد باید زدن شرع و دین است   عکس آن گوید شرف گویا معما باشد این

یعنی در لفظ حد لفظ می بیارد

۱۷۱   معما باسم کمال   فرد

رسم بوی گل در آب نهند خوی بروی تو عکس گردآن حال

مراد از آب ما بود که مترادف اوست پس لفظ ما در لفظ گل بیارد

۱۷۲ معما باسم مبارك بیت

کام دل ماست دل زان گرفته ذر رمز شرف نفهمد جز عارف هنرور

یعنی لفظ کام را قلب کنند ماک شود ودران لفظ بر بیارند

۱۷۳ معما باسم محمود بیت

صورت جود است ولبس خواجهٔ والاگهر افسر ملکش کلاه مثل کلاهش کمر

مراد از صورت جود حود بجای حطی است پس افسر ملک که میم باشد کلاه آن سازد و نیز حرف میم کمر او نماید

۱۷۴ معما باسم شاه گرگین بیت

می برد یوسف ما باز رقیبش بحیل یارب آن گرگ شود طعمهٔ شاهین اجل

یعنی لفظ گرگ درمیان لفظ شاهین بیارد

۱۷۵ معما باسم قوام فرد

مه ما بدور روی تو خواندیم ناتمام وان در دلش بماند ولی ناتمام بود

مراد از مه قمر باشد وچون آنرا ناتمام خواند قم شود پس لفظ

وان را نیز ناتمام سازد وا گردد و در دل قم بیارد

۱۷۶ معما باسم علی بیت

درچشم ناقص آید ماه تمام ورنی ... جز صورتی نجویند اهل کمال و معنی

مراد از چشم عین ملفوظ است و چون آنرا ناقص کنند عی ماند و از ماه تمام سی روز و از آن سی عدد و از آن حرف لام خواسته پس حرف لام در میان لفظ عی بیارد

۱۷۷ معما باسم کیخسرو بیت

کی سخن کوته کنم تا رو نماید وصل یار ... زیر و بالا هست باقی هر سخن را سو شمار

یعنی لفظ کی بگیر و سخن را کوته سازد سخ شود و سخ را زیر و بالا نمایان خسر گردد بعد از ان لفظ رو بیارد

۱۷۸ معما باسم سیف بیت

تشنه ایم و جهان پر آب حیات ... سبوی تهی کنار فرات

چون لفظ سبوی را تهی کنند سی شود و کنار فرات که فا باشد با آن ملحق سازد

۱۷۹ معما باسم بلال بیت

به تیغ از میکشی شاید ولی پیوند را مکسل ... بلا بر دل خوش است اما دو پیوند ای دل

یعنی لفظ بلا بر لفظ دل بیارد بلادل شود و سر دوری که دال است ز دال دور کند

۱۸۰ معما باسم یعقوب بیت

رقیب چو بر ... روی یار شد ترم ... عقوبت تو اگر بی نهایت است چه غم

یعنی روی یار که یا باشد بر عقوبت بیارد و آخر آن که تا است بیندازد

۱۸۱ . معما باسم احمد بیت

صباح مرد چو بی صبر یابی از غم یار بنام دوست صبوحی کن و شراب بیار

یعنی از کلمهٔ صباح مرد حروف لفظ صبر دور کند

۱۸۲ معما باسم قطب فرد

اشک خونین در گریبان خواستم پنهان کنم قطره بیرون رفت و در دامان محبوب اوفتاد

یعنی از لفظ قطره لفظ ره دور کند و دامان محبوب که بای موحده است بآن ملحق سازند

۱۸۳ معما باسم حسین بیت

دل بنده از حبس غم می رهاند رقیبان ز کمین آستین بر فشاند

مراد از بنده عبد و دل او که بای موحده است از لفظ حبس دور کند حس ماند و از لفظ کمین لفظ کم که مترادف آستین باشد انداخته ما بقی بر لفظ حس ملحق سازد

۱۸۴ معما باسم محمد فرد

گر باز نهان کنی ز محرومی روی دامان تو گیرم و امانت ندهم

یعنی از لفظ محرومی حروف لفظ روی نهان سازد محم ماند و از لفظ دامان لفظ امان دور کند دال ماند

۱۸۵ معما باسم سلطان فرد

لب ساقی ز لطف بجداو گر بود گو مباشش می به میان

یعنی لب ساقی که سین باشد از لفظ لطف بجد که لط بود پیوند ساز ساط گردد و از لفظ میان لفظ می دور کند آن ماند و با هم ترکیب نماید

۱۸۶ معما باسم مسعود بیت

دوش از شبنم لباس خویش را تر ساخت گل رخ کشادی پیرهن بر آفتاب انداخت گل

مراد از دی امس و از پیرهن حرف اول و آخر و از آفتاب عین و از گل ورد با شد یعنی از لفظ امس رخ او دور کند سں ماند و حرف اول و آخر ورد که واو و دال باشد بر حرف عین بیند از دای پائین آن بیار د عود گردد پس با هم مرکب سازد

۱۸۷ معما باسم جمشید فرد

چون دید شرف کرشمۀ ساقی ما از جام تهی ز یاد ز آمد شیدا

چون جام را تهی کنند جم گردد و شیدا را از یاد در آیند شید ماند

۱۸۸ معما باسم بهمن بیت

دوشینه شرف نام شریف تو بیان کرد بهر سن دل سوخته بود انچه عیان کرد

یعنی از کلمۀ بهر سن دل او که را باشد دور کنند

۱۸۹ معما باسم منوچهر بیت

چو چشم خویشتن از نام خویش گو بدباز   در آفتاب چو گردد جوان تیر انداز

مراد از آفتاب مهر و از گردد قلب و از تیر الف باشد یعنی از لفظ جوان
الف دور کرده قلب نماید نوج گردد و شکل جیم عربی و فارسی یکی است
و مراد درینجا ثانی است پس لفظ نوج بجیم فارسی در لفظ مهر در آرد

۱۹۰   معما باسم هرمز   فرد

هجران جان که از ترا مزد بحد است   گر بی تو سوخت جان شرف نام نیک یافت

چون از لفظ هجران حروف لفظ جان دور کنند هر ماند و مزد را بحد سازند مز ماند

۱۹۱   معما باسم ایوب   بیت

بوی دل گر بشنوم یابم ز نام وی نشان   نام او می جستم و گم شد دل من ناگهان

یعنی لفظ من را قلب کنند نم شود و نم از لفظ نام دور کنند الف
ماند و بوی را نیز قلب نماید یوب گردد

۱۹۲   معما باسم رستم   فرد

ترسم که بهم بر آید آشفته شود   نامش تبو گویم و نگویم پیش رقیب

یعنی لفظ ترسم را قلب غیر مستوی سازد ایضاً ترسم که سرش بر قدم است روزی
یعنی از لفظ ترسم سر او که ت است بر قدم او که میم است باید شد   ایضاً بستم که تیغ زنم بر سر من

یعنی از لفظ ترسم سر تیغ که تا بود بر سر من که میم است بیارد

۱۹۳ معما باسم منوچهر بیت

دل سپی نام رفته با دیده ره چو نم بود باز گرد دیده

یعنی لفظ ره چو نم را قلب مستوی نماید

۱۹۴ معما باسم حمید بیت

دو شینه شرف چو زار در ماند آشفته مدیح باز می خواند

یعنی لفظ مدیح را قلب غیر مستوی سازد

۱۹۵ معما باسم حیدر فرد

مجنون که دایم چون شرف معشوق دارد در درون در حی خود بیش او فتد دیدار لیلی باک نیست

یعنی لفظ در بعد لفظ حی بیارد

۱۹۶ معما باسم نبی بیت

کاتب تقدیر خط مشک یار بی قلم بنگاشت بر رخسار یار

مراد از قلم الف و رخسار یار یاست چون از لفظ بنگاشت الف دور گردد بن گشت شود
و از لفظ گشت قلب اراده کرده پس لفظ بن را قلب کند نب شود بعد از ان یا بیارد

۱۹۷ معما باسم سهراب بیت

از سیل سرشکم ای سهی قد هست آب گرفته راه بیحد

یعنی لفظ هس را قلب کند سه شود و ها از لفظ راه دور کرده در میان لفظ سه و حرف بای بیحد بیارد

۱۹۸ معما باسم حسن فرد

سخن را چو سر در میان داشتم بجز صورت نام نیکو نبود

یعنی چون میان سخن سر او که سین باشد در آرد خسن گردد بجای منقوط و

صورت خسن بجای منقوط و حسن بجای مهمله یکی است و مراد در ینجا ثانی است

۱۹۹ معما باسم امین بیت

گر جهان پر شود از سرو قد لاله عذار زان میان سرو تو خواهم که در آرم بکنار

مراد از سرو الف باشد یعنی از لفظ میان الف بر کنار ربیار د امین گردد

و نیز می تواند شد که ازین تعریف لفظ مینا بر آید فافهم

۲۰۰ معما باسم رشید بیت

شرف نامت همان سید است از من چو رشدی داشتم دی گشت روشن

یعنی لفظ دی که در لفظ رشدی واقع گشته قلب نماید

۲۰۱ معما باسم ملک فرد

زان می که بملک تو بود نیست عجب گر زیر و زبر یافته چون در ا هر یک

مراد از می مل تا یعنی مل را که در لفظ ملک است زیر وزبر ساز د ای اول را مفتوح وثانی را مکسور نماید

۲۰۲ معما باسم الغ بیت

کشند بزلف وقدش دل کرآیدم هردم هزار زلف پیاپی بپیش وقامت هم

مراد از هزار حرف غین واز زلف لام واز قامت الف باشد یعنی پیش

غین لام بیار دو پیش لام الف بیارد واز لفظ پیاپی دو پیش

خواسته از یک پیش تقدیم واز دیگر پیش اثبات ضمه اراده نموده

۲۰۳ معما باسم امان بیت

بین لباس ازرق صوفی وداس کشش زوی کردمی زیرش نهان ومیکند انکار می

لباس ازرق اق باشد وچون داس او که قاف است دور کنند الف

ماند وزیر لفظ می که یا ست پوشیده نمایند میم ماند پس امان شد

ولفظ انکار می کرده یعنی کسره خود را نهان ساخته

۲۰۴ معما باسم فرخ بیت

خوش بود هنگام زینت آن رخ همچون قمر بر سر آن رخ کشیدن دانه ها از مشک تر

مراد از رخ همچون قمر فا بود که هم شکل قاف است پس فا بر سر لفظ رخ بیارد

ودانه های مشک ترکه از آن تشدید خواسته بر حرف را زیاده کنند

۲۰۵ معما باسم بهار بیت

بهر سو نهان بیند اما چه حاصل نه بیند سوی آرزومند بیدل

یعنی از لفظ بهر طرف اخیر او که را باشد بیند از د به شود و از بیند بیدل
مد مراد ست پس از لفظ آر مدد و رکرده ملحق به گرداند

۲۰۶ معما باسم شهاب بیت

زلف او را صورت مقصود بود پیش ما مقصود زلفش را نمود

مراد از زلف حرف جیم و از ان لفظ سه که عدد او باشد و سه
بسین مهمله و شه بشین منقوطه هم شکل اند و درینجا تا سے
اراده کرده و از ما آب خواسته پس لفظ شه بالای آب بیارد

۲۰۷ معما باسم مهدی رباعی

پیش صنمی که دل ز غم خون کرده احوال دل زار به غم پرورده

گفتم همه دی و هیچ ناگفته نماند زین پیش اگرچه داشتم در پرده

مراد از هیچ ناگفته نماند ظاهر ساختن همه حروف ست و مراد از مصراع
اخیر ترک نمودن حرف اول باشد یعنی از لفظ همه دی
حرف اول او را که ها باشد حذف کند و های ثانی را مظهر خواند

۲۰۸ معمای اسم خواجه رباعی

زان زخم خدنگ غمزهٔ ترکانه خونی عجبی کرده بدلها خانه
ناگفته دل از خوف خدنگش آخر نگذاشت ز دلها اثری جانانه

یعنی از لفظ خوف حرف آخر او که فاست به خدنگ که مراد از آن الف باشد مبدل سازد و واو آنرا ناگفته ای بضم نماید خوا گردد و از لفظ جانانه همه حروف قلبی او دور کند جه ماند پس اول را با ثانی پیوند دهد

۲۰۹ معمای اسم نور بیت

تا کی دل خون خورد میجوید از لعل تو بهر بیش نوش آید که باشد سیر زان رو دی زهر

مراد از دروی حرف آخر است یعنی حرف آخر زهر که را باشد پیش نوش بیارد ای شین آنرا به را بدل کند و از سیر اشباع ضمهٔ نون اراده کرده

۲۱۰ معمای اسم زکی بیت

یکی با طالع و بخت همایون یکی زیر و زبر گشته دگرگون

مادهٔ اسم لفظ یکی است و دگرگون شدن زیر اشارت بمعروف شدن کسرهٔ کاف است و از دگرگون شدن زبر تبدیل یای یکی است بحرف زا

تنبیه

شرح این بیت بعینه عبارت فقیر نوشته شد باید دانست که
تبدیل یا بحرف زا باشاره وکرگون شدن خلاف قیاس است فافهم

۲۱۱ معما باسم نویان فرد

درطرف نقاب بنگرای دل که بود پیش رخ آن نگار پایان گشاد

از طرف نقاب نون ملفوظی خواسته وچون لفظ ای را
قلب کنند یا شود پس لفظ یا در میان لفظ نون بیارد

۲۱۲ معما باسم بشیر بیت

هست ای پسر از تو هر چه خواهی خورشید وستاره را بناهی

از لفظ پسر چون خور او که سین است تبدیل بلفظ شی یابد بشیر بابای فارسی شود
ولفظ بناهی بدو جزو تحلیل یافته یعنی بای فارسی نهی کننده دو ستاره است که دو نقطه باشد

۲۱۳ معما باسم سراج رباعی

از بهر دعای آن مه زیبا چهر برداشته دست عالمی از سر مهر
حاصل ز دعای دست برداشته بین اکثر زستاره کرده رو سوی سپهر

مراد از مهر شمس و سر او شین منقوطه باشد و دست دعا دال و عددش
چهار هست که حاصل او بود و درینجا مراد همین لفظ چار است پس چون لفظ

چار را قلب کنند راچ شود و با شین ضم نمایند شراچ باشین منقوطه
و جیم فارسی گردد و مراد از مصراع چارمی دور کردن یک نقاط باشد

۲۱۴ معما باسم جلال قطعه

ای کلیمی که ز کلک تو اگر نقطه چکد بر رخ حجله نشینان فلک خال شود
چیست آن نام که بر حرف نخستش الفی گر زیادت کنی ای خسرو دین دال شود
در فصیحی بخرد باقی آن نام بزرگ بر زبان بر گذراند بیقین لال شود

از حرف نخست حرف جیم خواسته چه اگر الفی یعنی عددی بر آن
زیاده کنند آن جیم دال شود پس حرف جیم بالای لفظ لال بیارد

۲۱۵ معما باسم جلال رباعی

آن تیر صفت که شد دهان آماجش ور طور کلیم راز جو معراجش
هر چند بخردی و ضعیفی مثل است حکام دهند از بن دندان باجش

باید دانست که درین رباعی اختلاف است بعضی از لغز دانند و در صفت
خلال بجای بخدمی شمارند پس تعریفش ظاهر است و احتیاج بیان
ندارد و بعضی از معما گیرند و از آن اسم جلال بجیم تازی بر آرند و صورتش
این است که مراد از تیر الف و از دهان شصت عدد و از آن دو لام لازاده

گرده پس لال شد و از طور مراد جبل و از ان یک حرف که هر چند بجز دی
و ضعیفی شکل باشد امابن دندان که نون بود باج آن حرف ای
دایره آن گردد و آن حرف جیم است پس حرف جیم بر لفظ لال بیارد

خاتمه

هنگام استفاده حل این معمیات از زبان استادی حضرت خوشنود مدظله العالی
بداهتهً بطریق تمثیل انچه ارشاد یافت راقم آنرا تیمناً داخل این رساله ساخت وهو هذا

۱ معما باسم اعظم رباعی

نام تو چرا نباشد اسم اعظم   با جود تو گر دید شجاعت منضم
بنگر که سر ظفر در آمد بمیان   در سایهٔ خورشید فیوضات اعم

۲ معما باسم قدرت فرد

کی تواند که رود جای دگر   پای عاشق بدرت در بند است

۳ معما باسم امان فرد

رقیبی را خر امان دیده گفتم   گر از مرکب فتد نامش عیان است

۴ معما باسم راقم فرد

گر بزآری نام در اهل کمال   شو مدام ذکر راقم استقم

الحمد للہ کہ بتاریخ چارم ذی القعدہ روز جمعہ سنہ ۱۲۶۰ ہجری رسالہ اعظم الصنائع انصرام یافت وصلی اللہ علی خیر خلقہ سیدنا ومولانا محمد وآلہ واصحابہ وسلم تسلیما کثیرا کثیرا

تاریخات اتمام

از مولوی محمد ارتضا علیخانصاحب خوشنود

چونکہ بفن تعمیہ شرح نکو رقم نمود | راقم خوش بیان ما کاشف رمز والنکات
خواستہ سال آن رقم عقل من از سر وری | گفت شد از سر بیان تبصرۂ معمیات ۱۲۶۰

از مولوی شاہ میران محی الدینصاحب واقف

ز شرح معمیات راقم | در فن بدیع چون گہر سفت
واقف چو سروش سال تاریخ | مفتاح خزاین بیان گفت ۱۲۶۰

از محمد قدرت اللہ خانصاحب قدرت

راقم چو رسالۂ لطیفی | بنگاشت ز طبع نکتہ پیرا
ریخش بلبل آمد و گفت | تشریح حدیقۂ معما ۱۲۶۰

از میر مبارک اللہ خان بہادر راغب

آنکه در حدایق فضیلت | با علم و عمل هنر ملازم
تشریح معمیات فرمود | بر صفحهٔ دهر باد دایم
تاریخ رساله‌اش خرد گفت | وه گلشن راز فکر راقم

۱۲۶۰

از شاه روح الله صاحب بلیغ

بفرمود راقم چو تشریح نیکو | بفن معما بطرز دل آرا
بگفتا خرد بی سر جهد سالش | بود شرح اسرار فن معما

۱۲۶۰

از حکیم محمد یحیی صاحب ندرت

خوب شرح معمیات نمود | راقم ما که در معنی سفت
چشم بد دور سال آن ندرت | باد جاوید فیض راقم گفت

۱۲۶۰

از سید جنت حسین صاحب واجد

کرد چون تصنیف راقم نسخهٔ | از برای شایقان نامدار
گشت تاریخش ندا بی روی جهد | باشد این شرح معما یادگار

۱۲۶۰

تمت بالخیر